

۸۹/۱۱/۱۷

• دریافت

۹۰/۱۰/۸

• تأیید

اندیشه ماکیاولی و تاریخ بیهقی

سعید حاتمی*

چکیده

کتاب ارزشمند تاریخ بیهقی به این دلیل که بر نکات و اشارات فرهنگی و اجتماعی پراکنده در خلال روایاتش اشمال دارد، از نظر مطالعات فرهنگی و جامعه شناسی اهمیت بسیار دارد. زیرا این نکات، بازتاب دهنده جزئیات زندگی اجتماعی در ایران قرن پنجم هجری است. یکی از وجوه ارزشمند تاریخ بیهقی، تبیین و توصیف شیوه مدیریت و مملکت داری سلاطین غزنوی، خصوصاً سلطان مسعود، با نگرشی تحلیلی و نقادانه است. این ویژگی از نظر مطالعات میان رشته ای، در میان آثار تاریخی قرن پنجم و ششم هجری به کتاب تاریخ بیهقی ارزشی خاص بخشیده است.

با توجه به اینکه در جهان امروز، شالوده اندیشه های مدیریت سیاسی کشورهای غربی و اغلب ملل دیگر، تا حد زیادی از عقاید و تفکرات نیکوماکیاولی، سیاستمدار و نویسنده مشهور ایتالیایی (وفات ۱۵۲۷م.) تأثیر پذیرفته است و نظریات او از رنسانس به بعد، اهمیت بسیار یافته است، نویسنده این مقاله با شیوه توصیفی - تحلیلی و با استناد به مندرجات کتاب تاریخ بیهقی و آثار مهم نیکوماکیاولی، برآن است تا رفتارهای مدیریتی و روش های مملکت داری مسعود غزنوی را با عقاید و نظریات ماکیاولی مقایسه نماید. بر اساس نتایج این جستار، روش های مسعود در بیش از نیمی از موارد با توصیه های ماکیاولی منطبق است.

کلید واژه ها:

مقایسه، مدیریت سیاسی، ماکیاولی، مسعود غزنوی، تاریخ بیهقی.

مقدمه

ابوالفضل بیهقی بیست و دو سال آخر زندگیش را _ تا سال ۴۷۰ ه.ق. که روی در نقاب خاک کشید _ در گوشه انزوا به سر برد و در این مدت به نگارش تاریخ سلاطین غزنوی مشغول بود. بخش باقیمانده این اثر نفیس که خود او آن را در رتبه، بر بخش‌های دیگر که مفقود شده اند، رجحان می‌نهد (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۵۰) به تاریخ زندگی و حکومت سلطان مسعود غزنوی، چهارمین پادشاه بزرگ این خاندان اختصاص دارد. خدمت در دیوان رسالت سلطان مسعود و تصمیم به نگارش تاریخ پایه ای که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند، (همان: ۱۴۹) همراه با ویژگی‌های شخصیتی ممتاز چون صداقت، نجابت، شهامت و پایبندی به هنجارهای دینی، اجتماعی و اخلاقی، برای بیهقی امکانی ویژه فراهم آورد تا همواره در بطن حوادث و جریان‌های سیاسی قرار داشته باشد. همچنین با جلب علاقه و اعتماد سلطان مسعود و اطرافیانش، تا سر حد امکان به آنان نزدیک شود و ویژگی‌های شخصیتی و طرز رفتار و شیوه‌های مدیریت آنها را در موقعیت‌های مختلف بشناسد. بیهقی با استفاده از این امتیازات طی سالها خاطرات و مستندات فراهم آورد که دستمایه نگارش تاریخش شد.

تا قبل از مشروطیت، نویسندگان و منشیان ایرانی در طول چند قرن، تعداد زیادی کتاب تاریخ فراهم آورده‌اند. نکته در خور توجه این است که در این میان، کتاب تاریخ بیهقی از معدود کتاب‌هایی است که اسلوب آن به تاریخ نگاری علمی جدید نزدیک است. بیهقی در شرح حوادث، به جزئیات توجه می‌کند و به گفته خودش، گرد زوایا و خبایا بر می‌گردد تا هیچ از احوال پوشیده نماند، (همان: ۱۰) رابطه علت و معلولی بین اجزاء هر حادثه را به خوبی نشان می‌دهد و معتقد است در تاریخ محابا نیست؛ (همان: ۶۸۶) حتی با وجود علاقه متقابلی که بین او و سلطان مسعود وجود دارد، در نگارش تاریخ درباره او هیچ گاه جانب انصاف را فرو نمی‌گذارد؛ مثلاً در بیان نقش و تقصیر او در فجایع اهل، ذره ای چشم پوشی نمی‌کند. (همان: ۶۶۸-۶۹۰)

تاریخ بیهقی را تاریخ مسعودی هم نامیده‌اند و این نام برایش مناسب است؛ زیرا ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی مسعود غزنوی را به گونه ای جامع و فراگیر، به تصویر می‌کشد؛ حتی از توصیف اندام درشت و قدرتمند او که فقط فیل و جماره می‌توانند وزنش را تحمل کنند و شانزده اسب فقط در پیمودن یک منزل از راه، در زیر او از فرط خستگی از تاختن باز می‌مانند، نیز خودداری نمی‌کند (همان: ۹۵۶) تا جایی که «صفحه ای از این کتاب را نتوان یافت که در آن به طور مستقیم یا غیر مستقیم به مسعود و اعمال و رفتار او و نتایجی که بر تصمیمات و کارهایش

مترتب بوده است، اشاره ای نشده باشد.» (متینی، ۱۳۸۶: ۴۰۷) تاریخ بیهقی از نظر زمانی هم زندگی مسعود را از کودکی تا مرگ در بر می‌گیرد. این ویژگی تاریخ بیهقی نیز در میان کتب تاریخ بی نظیر است.

کتاب تاریخ بیهقی با توجه به این ویژگی‌های گفته شده، به ما این امکان را می‌دهد تا بتوانیم از خلال مندرجات آن، روش‌ها و ترفندهای قرن‌ها پیش یک حکمران بزرگ ایرانی را، در اداره مملکتش به گونه ای مستند استخراج کنیم. نکته قابل توجه دیگر که متون تاریخی و ادبی نیز آن را تأیید می‌کنند، این است که اکثر پادشاهان ایرانی با روش‌هایی کم و بیش مشابه روش‌های سلطان مسعود، مملکت را اداره می‌کرده‌اند؛ مثلاً سیاست بقیه پادشاهان غزنوی و بیشتر پادشاهان سلجوقی در مورد استفاده ابزاری از دین، عیناً شبیه سیاست سلطان مسعود است؛ بنابراین نتایج حاصل از هر گونه نقد و تحلیل مدیریت سیاسی سلطان مسعود، تا حدی بر دیگر پادشاهان ایرانی نیز قابل تعمیم است. اساس کار نگارنده در این جستار، بر مقایسه روش‌های مملکت داری سلطان مسعود غزنوی با مبانی مدیریت سیاسی ماکیاولیستی استوار است. برای دست یابی به این هدف، نگارنده نخست با مطالعه دقیق دو اثر اصلی ماکیاولی؛ یعنی **شهریار و گفتارها**، ده مورد از مهمترین توصیه‌های او به شهریاران را استخراج نموده است. این توصیه‌ها را می‌توان با توجه به تأکید ماکیاولی بر آنها، مبانی مدیریت سیاسی ماکیاولیستی دانست. بسامد بالای تکرار این توصیه‌ها در آثار ماکیاولی از نشانه‌های اهمیت ویژه آنها در نظر نویسنده است. نگارنده، پس از آن، با مطالعه دقیق تاریخ بیهقی، به روش‌های مدیریت سیاسی سلطان مسعود غزنوی در این ده مقوله پی برد و در نهایت با مقایسه آنها در دو بخش جداگانه شباهت‌ها و تفاوت‌ها، به نتیجه گیری پرداخته است.

۱- زندگی نامه آثار و اندیشه‌های ماکیاولی

نیکولوماکیاولی در سال ۱۴۶۹م. در فلورانس یکی از شهرهای ایتالیا به دنیا آمد. در سرتا سر زندگی پنجاه و هشت ساله او، ایتالیا از نظر سیاسی کشوری تجزیه شده به چند دولت کوچک بود که فلورانس یکی از آنها بود. بعضی از این ممالک، حکومت جمهوری داشتند و بعضی دیگر به وسیله فرمانروایان مستبد اداره می‌شدند. در بیشتر این قلمروها از جمله فلورانس، این دو نوع حکومت، تحت تأثیر عواملی چون حملات کشورهای همسایه، به تناوب، جانشین یکدیگر می‌شدند. از نظر اوضاع داخلی هم، تمام این دولت‌ها وضعیتی آشفته و متشنج داشتند و روابطشان با یکدیگر خصمانه بود.

ماکیاولی از سال ۱۴۹۴م. که بیست و پنج سال داشت تا سال ۱۵۱۲م. که جمهوری فلورانس سقوط کرد و نظام استبدادی تجدید شد^۳، در تشکیلات حکومتی این شهر به کارهای دیوانی، سیاسی و دیپلماتیک مشغول بود. با سقوط جمهوری فلورانس، ماکیاولی شغل خود را از دست داد و مدتی را در زندان و تبعید گذراند و سرانجام در مزرعه کوچکش در بیرون شهر گوشه نشین شد. مهمترین آثار او از جمله شهریار و گفتارها در این دوره پدید آمدند. ماکیاولی سرانجام در سال ۱۵۲۷م. در گذشت. در میان آثار ماکیاولی دو رساله وجود دارد: نام یکی از آنها «گفتارهایی درباره ده جلد اول تاریخ تیتوس لیویوس»^۴ است که به اختصار «گفتارها» نامیده می‌شود و نام دیگری «پرنس»^۵ که با عنوان «شهریار» به فارسی ترجمه شده است. منتقدان، عمده شهرت ماکیاولی را به دلیل نگارش این دو رساله، خصوصاً رساله شهریار می‌دانند. (برونفسکی، ۱۳۷۹: ۵۷) گفتارها در واقع تفسیری آزاد درباره حوادث جمهوری روم باستان است که مؤلف، عبرت‌های برگرفته از این حوادث را به صورت توصیه‌ها و اندرزهایی برای اداره بهتر جمهوری‌های زمان خود ارائه داده است. «او در سراسر صد و چهل و دو فصل کتاب گفتارها، مسأله تأسیس جمهوری و پاسداری از آن را درباره سازمان دادن پیشرفت و نحوه حکومت کردن در این رژیم، طرح می‌کند.» (جهانگلو، ۱۳۷۲: ۶۰)

رساله شهریار اثری کوتاه و فشرده است که روی سخن مؤلف در آن با «لورنتزو دوک دوربینو»^۶ از شهریاران داخلی ایتالیاست و «بیست و شش فصل دارد که همه آن درباره مسأله تأسیس قدرت حاکم و حفظ آن بحث می‌کند.» (همان: ۴۳) تمرکز ماکیاولی در این کتاب بر نظام‌های استبدادی است؛ چون آن را خطاب به یکی از شهریاران می‌نویسد و در زمان نگارش آن معتقد است یا به داشتن چنین اعتقادی تظاهر می‌کند که این نظام برای ایتالیا، از جمهوری مناسب تر است. او در این کتاب نیز آراء خود را در قالب توصیه‌هایی برای کسب و حفظ قدرت ارائه نموده است. مؤلف این مقاله برای پی بردن به نظرات ماکیاولی، عمدتاً از همین کتاب استفاده کرده است؛ زیرا نه تنها مبانی اندیشه‌های او، به روشنی در آن انعکاس یافته است، بلکه با نظام استبدادی غزنویان نیز همخوانی دارد.

اندیشه‌های ماکیاولی تحت تأثیر محیط زندگی اش شکل گرفت که از خاستگاه‌های رنسانس به شمار می‌رفت. در آن زمان ظهور رنسانس و سیطره تفکر اومانیزم، با تضعیف جایگاه دین و اخلاق، زندگی فردی و اجتماعی مردم را دگرگون کرده بود. ماکیاولی در این اوضاع و احوال، تلقی جدیدی از سیاست ارائه کرد که با تفکرات اومانستی تطبیق می‌کرد. به

طور کلی سیاست از نظر او، فنون کسب قدرت و روش‌های نگاهداشت آن است؛ قدرتی که برای صاحبانش شهرت و عظمت به ارمغان آورد و در خدمت بهره‌وری مادی آنان باشد. این فنون و روش‌ها، تلفیقی است از خصایص شیر و روباه؛ یعنی اعمال زور و خشونت و توسل به خدعه و نیرنگ به اقتضای اوضاع و احوال. حمله چون شیر و حيله چون روباه. اندیشه‌های ماکیاولی، تبیین واقعیت رفتار و زندگی سیاسی قدرت‌طلبان و فرمانروایانی است که برای قدرت و حاکمیت، منشأ و مبنا و هدفی الهی قائل نیستند. وی به دور از هر گونه هراس و پیشداوری و ریاکاری، نظراتش را بیان کرده است. دیدگاه‌های سیاسی ماکیاولی بر شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی جهان امروز، تأثیر بسزایی داشته است. اندیشه‌های او به طور کلی بر سه پایه استوار است: نخست اینکه هدف از آفرینش انسان الهی و آن جهانی نیست، بلکه انسان کامل کسی است که واجد صفاتی باشد که او را در این جهان مقتدر و با عظمت و مشهور سازد. ماکیاولی از مجموعه این صفات با لفظ «ویرتو»^۷ تعبیر می‌کند. (فاستر، ۱۳۶۲: ۲۶۹) دوم اینکه ماهیت مذهب^۸، از دولت مستقل نیست و باید چون ابزاری در خدمت اهداف دولت و دولتمردان باشد و سوم اینکه هدف، وسیله را توجیه می‌کند؛ بنابراین، فرومانروا و طالب فرمانروایی هر جا که رعایت موازین اخلاقی را برای کسب قدرت و نگاهداشت آن مضر بینند، باید این حریم‌ها را نادیده بگیرند.

۲- شباهت‌های مدیریت سیاسی مسعود غزنوی با توصیه‌های ماکیاولی

۲-۱- استفاده ابزاری از مذهب

مذهب در اندیشه‌های ماکیاولی جایگاهی والا دارد تا جایی که او یکی از فصول کتاب گفتارها را با عنوان «در اهمیت پاسداری از دین و شرح اینکه چگونه ایتالیاییان به سبب تقصیر کلیسای روم، از این کار غفلت کردند و تباه شدند» (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۷۵) به این موضوع اختصاص داده است؛ اما «ارزشی که ماکیاولی برای مذهب قائل است و وجودش را برای دولت معتنم می‌شمارد، فقط به ازای خدمتی است که مذهب می‌تواند به شکل یک ابزار مؤثر برای تسهیل و تکمیل هدف‌های دولت انجام دهد. ماکیاولی به همین دلیل کلیسا را نیز جزئی از اجزاء خادم دولت می‌شمارد» (فاستر، ۱۳۶۲: ۴۶۷) و گرنه «ماکیاولی ذره‌ای به مسأله حقیقت دین معتقد نیست» (اسکینر، ۱۳۷۳: ۱۱۱) و آن را ناشی از ساده دلی و زودباوری مردم می‌داند (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۷۳) و آن را با تفأل و تطییر مقایسه می‌کند. (همان: ۸۱)

ماکیاولی در این راه تا جایی پیش می‌رود که توصیه می‌کند: «باید دین مسیح را چنان تعبیر و تفسیر کرد که بتوان برای رسیدن به هدف، بهترین استفاده را از آن کرد» (اسکینز، ۱۳۷۳: ۱۱۱) و به دولتمردان سفارش می‌کند که «همه عوامل سودمند برای دین را تقویت کنند، حتی اگر خود به درستی آن معتقد نباشند.» (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۷۵) اکنون بینیم از نظر ماکیاولی چگونه می‌توان از دین برای خدمت به اهداف دولت استفاده کرد؛ به عبارت دیگر، فرمانروایان در چه مواردی می‌توانند از دین استفاده ابزاری کنند. ما پس از جمع‌آوری مجموع سخنان ماکیاولی در این باره از خلال دو کتاب مشهورش، «شهریار» و «گفتارها»، به این نتیجه رسیدیم که او به طور کلی به سه مورد از فواید مذهب برای دولت اشاره کرده است که اتفاقاً می‌توان در رفتارهای مدیریتی مسعود غزنوی، مصادیق روشنی برای هر سه مورد یافت. یکی از این فواید، نقش دین و خداترسی در مطیع و متقاد نگاه داشتن مردم و سپاهیان است؛ به عبارت دیگر، با استفاده از دین، می‌توان لزوم فرمانبرداری مردم از فرمانروایان را به عنوان وظیفه‌ای شرعی قلمداد کرد که تخطی از آن، مستوجب عقاب الهی است. ماکیاولی در این راه، ترس از خدا را حتی از ترس از قوانین مؤثرتر می‌داند و متذکر می‌شود که این عامل، تا چه اندازه موجب تسهیل وظایف فرماندهان رومی شده است. (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۷۸)

در زمان مسعود غزنوی، ساکنان متصرفات او در غزنین و خراسان و ماوراءالنهر عمدتاً از سنیان حنفی یا شافعی بودند. ابوالفضل بیهقی به عنوان مسلمانی سنی مذهب که خود نیز مانند توده مردم آن روزگار، عمیقاً به هنجارها و آموزه‌های مذهبی خویش معتقد است، با استفاده از باور اهل تسنن درباره حکومت، وجوب شرعی اطاعت از فرمانروایان غزنوی را به عنوان برگزیدگان آفریدگار، گوشزد می‌کند. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۵۳) سلطان از نظر او برگزیده آفریدگار است چون خداوند «قوة خلفای پیغمبر (خلفای عباسی که مطابق باور اهل تسنن، جانشینان پیامبر (ص) و اولوالامر هستند) را در ایشان بسته است.» (همان، ۱۵۲) بیهقی در واقع با این سخنان، اعتقاد خود و عموم مردم را در این باره بازتاب می‌دهد؛ باوری که در ظاهر بر اصول شرع متکی است و چون به وسیله فقها تبلیغ و تقویت می‌شود، موجب شکل‌گیری رابطه تنگاتنگی میان حکومت، فقها و خلیفه عباسی می‌شود.

در آن زمان «سلاطین غزنوی به حمایت و پشتیبانی از مذهب سنت شهرت داشتند» (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۰) آنان در این راه از خلفای عباسی نیز به عنوان متولیان این مذهب، به شدت حمایت می‌کردند. این حمایت برای خلفای عباسی که در آن زمان تضعیف شده بودند و از

سوی شیعیان آل بویه که بغداد را در تصرف خود داشتند تهدید می‌شدند، مغتنم بود. متقابلاً سلاطین غزنوی هم با دریافت عهد و لوا و لقب که نشانه تأیید حکومتشان از سوی خلیفه پیامبر تلقی می‌شد، در میان توده مردم مشروعیت کسب می‌کردند. سلاطین ترک نژاد غزنوی به این مشروعیت نیاز داشتند؛ چون آنان از اصالت خانوادگی و خونی محروم بودند؛ عاملی که از دیرباز در اندیشه سیاسی ایرانیان، برای دستیابی به پادشاهی، اصلی اساسی به شمار می‌رفت؛ چنانکه امرای سلسله‌های محلی پس از اسلام، چون سامانیان و زیاریان، نسب خود را به بهرام چوبین و کیخسرو پیوسته بودند (اللهیاری، ۱۳۸۱: ۱۲۶) سلاطین غزنوی به اهمیت نقش دین در وادار ساختن مردم به اطاعت از خود پی برده بودند، در سال ۴۲۱ ه.ق. وقتی که سلطان مسعود برای جنگ با برادرش، امیر محمد که پس از مرگ پدرشان قدرت را در غزنین به دست گرفته بود از ری به سمت خراسان می‌رفت، رسول خلیفه عباسی رسید و خبر آورد که خلیفه، او را به عنوان جانشین پدر به رسمیت شناخته است و به زودی برایش عهد و لوا و لقب می‌فرستد. «امیر مسعود بدین نامه سخت شاد و قوی دل شد و فرمود تا آن را بر ملا بخواندند و بوق و دهل بزدند و از آن نامه، نسخه‌ها برداشتند و به سپاهان و طارم و نواحی جبال و گرگان و طبرستان و نیشابور و هرات فرستادند تا مردمان را مقرر گردد که خلیفت امیرالمؤمنین و ولی عهد پدر، وی است.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۵)

فایده دیگر دین برای دولت، توجیه لشکر کشی‌ها و غارتگری‌های فرمانروایان است. ماکیاولی یکی از فرمانروایان معاصر خودش را ستوده و او را شایسته الگو شدن برای دیگر شهروندان دانسته است؛ زیرا او «به نام دین، دست به بی‌رحمی دیندارانه زده و مسلمانان را از پادشاهی خویش تارانده و بیرون رانده است» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۳۱) همچنین او را می‌ستاید که «در زیر لوای دین، به آفریقا تاخت و به ایتالیا لشکر کشید و سرانجام به فرانسه حمله برد.» (همان: ۱۳۳)

انگیزه اصلی حملات، کشتارها و غارتگری‌های سلاطین غزنوی هم در سرزمین‌هایی چون خوارزم، مولتان، غور، ری و هند، چیزی جز کشورگشایی و به دست آوردن مال و برده نبود. اما آنان حملات خود را غزا و جهاد در راه خدا جلوه می‌دادند؛ بدین ترتیب، هم اموال غارتی برایشان حالات مال‌ها می‌شد (بیهقی، ۱۳۷۱: ۷۳۴) و هم در میان عوام مردم و فقها، به عنوان غازی و ناصر دین، وجهه و اعتبار کسب می‌کردند؛ چنانکه استقبال پرشکوه فقها و اعیان نیشابور از امیر محمود پس از بازگشتن از فتح سومنات، مؤید این مطلب است (همان: ۳۲) هر چند در آن زمان

هم حقیقت امر بر زیرکانی چون بوالحسن بولانی و پسرش پوشیده نبود و آنان زرهایی را که امیر مسعود به خاطر شفا یافتنش از بیماری از این حالتر مال‌ها بدیشان می‌داد، نپذیرفتند. (همان: ۷۳۵) در این میان سرزمین هند به دلیل کافر بودن ساکنانش، ثروت سرشارش و همسایگی اش با قلمرو غزنویان، مهم‌ترین جولانگاه این غازیان بود؛ چنانکه طی دهها سال، حمله به آن برای سلاطین غزنوی سیاستی ثابت به شمار می‌رفت.

محمود، حمله به هند (ناحیه پنجاب) را از سال ۳۹۲ ه.ق. آغاز کرد؛ (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲۰۰) زیرا «غنایمی که از هند به دست می‌آمد، برای اداره مالی امپراطوری غزنوی و تأمین اموال غارتی برای سپاه ثابت، حیاتی بود. (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۲: ۴۴) مسعود غزنوی هم با وجود درگیری با ترکمانان، سعی کرد سیاست پدرش را در حمله به هند ادامه دهد؛ چنانکه در سال ۴۲۹ ه.ق. به هند تاخت و قلعه هانسی را تصرف کرد؛ در این حمله «برهمنان را با دیگر مردم جنگی بکشتند و زنان و فرزندان ایشان را برده کردند و آنچه بود از نعمت به لشکر افتاد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۷۵۶) این حملات پس از قتل سلطان مسعود در سال ۴۳۲ ه.ق. موقتاً فروکش کرد؛ اما سلطان ابراهیم فرزند مسعود، از حدود سال ۴۶۰ ه.ق. دوره ای جدید از آن را آغاز کرد و در یکی از حملاتش، صد هزار تن از زنان و کودکان یکی از قلاع هند را به اسارت گرفت. (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۲: ۸۱) سیاست حمله به هند همچنین باعث شد که در قلمرو غزنویان، گروه‌هایی از عیاران و دیگر داوطلبان حمله به هند شکل بگیرد و تقویت شود؛ این گروه‌ها که به گونه ای منسجم بودند و تشکیلاتی داشتند، در تاریخ بیهقی «باسعیدان»^{۱۱} نامیده شده اند. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۳۵)

فایده دیگر دین برای فرمانروا آن است که می‌تواند با توسل بدان، کینه کشی از مخالفانش را تسهیل و توجیه نماید. (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۷۹-۸۰) ماکیاولی از این نقش دین با عبارت «رسوا ساختن عناصر شرور» تعبیر می‌کند. (همان: ۷۸) داستان بردار کردن حسنک وزیر در تاریخ بیهقی نیز نمودی از اینگونه استفاده از دین است. علت اصلی بردار شدن حسنک، کینه ای بود که مسعود از او در دل داشت. سلطان محمود در اواخر عمر خویش، چون بر ولیعهدش، مسعود، کینه‌ور بود، پسر دیگرش امیر محمد را جانشین خود ساخت. در این ماجرا حسنک «بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود این خداوند زاده (مسعود) را بیازرد.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۲۷) و از این نکته غافل بود که «چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان که مُحال است رویاهان را با شیران چخیدن.» (همان: ۲۲۷) بیهقی با وجود بازتاب دادن نقش

بوسهل زوزنی در این قصه، صادقانه تأثیر او را ناچیز شمرده است: «و بوسهل و غیر بوسهل در این کیستند که حسنگ، عاقبتِ تهور و تعدی خود کشید.» (همان: ۲۲۷)

نکته قابل تأمل این است که سلطان مسعود با استفاده از ماجرای خلعت سندن حسنگ از مصریان در زمان سلطان محمود، انگیزه و هدف واقعی خود برای بر دار کشیدن حسنگ را مخفی ساخت و با قرمطی وانمود کردن او، سعی کرد اقدامش را کاری در جهت حفظ و حمایت دین و اطاعت از اولوالامر (خلیفه عباسی) جلوه دهد. او در این راه تا جایی پیش رفت که «دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمده اند و نامه خلیفه آورده که حسنگ قرمطی را بر دار باید کرد و به سنگ بیاید کشت.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۳۳) و این در حالی بود که مسعود، قبل از بر دار کشیدن حسنگ، با شنیدن توضیح بو نصر مشکان که درباره این ماجرا خبرهای حقیقی داشت، قانع و معترف شده بود که حسنگ بی گناه بوده است. (همان: ۲۳۰) این گونه استفاده از دین از زمان سلطان محمود در میان درباریان نیز رایج شده بود، تا جایی که آنان گاهی برای کینه‌کشی از یکدیگر، از همین حربه استفاده می‌کردند؛ چنانکه خود بوسهل زوزنی هم که در خون ریختن حسنگ مبالغت‌ها می‌کرد، در اواخر پادشاهی محمود، قربانی آن شد: «چون این محتشم (بوسهل زوزنی) را حال و محل نزدیک امیر مسعود - رضی الله عنه - بزرگتر از دیگر خدمتکاران بود، در وی حسد کردند و محضرها ساختند و در اعتقاد وی سخن گفتند و وی را به غزنین آوردند در روزگار سلطان محمود و به قلعت بازداشتند (همان: ۲۱) اتهامی که بیهقی با استدلال، آن را رد می‌کند (همان: ۲۲).

۲-۲- نادیده گرفتن موازین اخلاقی

ماکیاولی معتقد است «غالباً ضروری است که (شه‌ریار) اگر بخواهد حکومت خویش را پا بر جا نگه دارد، بر خلاف راستی و بر خلاف محبت و بر خلاف انسانیت و برخلاف دین رفتار کند» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۷۲) و در جایی دیگر می‌گوید: «شه‌ریار باید هر کاری را که ضرورت اقتضا می‌کند، انجام دهد خواه آن کار منطبق با فضیلت باشد یا ردیلت» (همان: ۷۴) از نظر او هدف، وسیله را توجیه می‌کند؛ از این رو به شه‌ریار توصیه می‌کند که «همواره در کار دست یافتن به دولت و پایش آن باشد؛ روش وی هر چه باشد نیک شمرده خواهد شد.» (همان: ۱۱۴) او در این راه تا جایی پیش می‌رود که اخلاق را هم مانند دین، ابزاری برای نیل به مقاصد سیاسی می‌داند (ابراهیمی نژاد، ۱۳۸۵: ۳۷) و هشدار می‌دهد «شه‌ریاری که بخواهد شه‌ریاری را از کف ندهد،

می‌باید شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هر گاه که نیاز باشد، به کار بندد.» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۰۲) مهمترین شیوه‌های ناپرهیزگاری که ماکیاولی بسیار بر آن تأکید می‌کند یکی نیرنگ بازی و فریب کاری و دیگری پیمان شکنی است.

۲-۱- نیرنگ بازی و فریب کاری

از آنجا که ماکیاولی معتقد است « کامیاب آن کسی است که کردار وی، همساز طبع زمانه باشد و همین گونه، ناکام کسی است که کردارش با زمانه ناسازگار باشد» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۴۳) پس، از نظر او « شه‌ریار باید ذهنی داشته باشد که آمادهٔ چرخیدن به هر سویی باشد که نسیم بخت و تلون امور اقتضا کند.» (همان: ۷۴) پیداست که التزام به این شیوه، جز با توسل به نیرنگ بازی و پیمان شکنی ممکن نیست؛ از این رو آنقدر به کاربرد نیرنگ و فریب اهمیت می‌دهد که روباه بودن را حتی بر شیر بودن نیز، برتری می‌دهد و می‌گوید: «آنان که روباهی پیشه کرده اند، از همه کامیاب تر برآمده اند. می‌باید دانست که چگونه ظاهر آرای می‌باید کرد و با زیرکی دست به کار رنگ و ریا شد و مردم چنان ساده اند و بندهٔ دم، که هر فریفتاری همواره کسانی را تواند یافت که آمادهٔ فریب خوردن اند.» (همان: ۱۱۲) او همچنین با استناد به تجربه‌های زندگی خودش، شه‌ریارانی را که با نیرنگ، آدمیان را به بازی می‌گیرند، کامیاب ترین شه‌ریاران دانسته است. (همان: ۱۱۱)

بیهقی موارد متعددی از توسل سلطان مسعود را به نیرنگ و فریب و همسو شدنش با جهت وزش باد حوادث، در کتاب خود بازتاب داده است که نقل همهٔ آنها مقدور نیست. شیوهٔ عمل سلطان در وقایعی چون فرو گرفتن ترکمانان، فروگرفتن سرداران سپاه و رفتارش با امیر محمد، دقیقاً با توصیه‌های ماکیاولی در این باره تطبیق می‌کند. به عنوان نمونه در این میان تنها به بررسی ماجرای خراج ستدن از مردم آمل اکتفا می‌کنیم: سلطان مسعود در سال ۴۲۶ ه.ق. در ظاهر برای تنبیه باکالیجار^{۱۲} که خراج مقرر نواحی تحت حکومت خود را به غزنین نفرستاده بود، به آمل لشکر کشید. او قبل از شروع این لشکر کشی، غرض از آن را برای وزیر و اعیان دولتش این گونه بیان کرده بود: «می‌گویند که به آمل هزار هزار مرد است اگر از هر مردی دیناری سته آید، هزار هزار دینار باشد. جامه و زر نیز به دست آید.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۶۸) چون لشکر سلطان به آمل نزدیک شد از طرف مقدمان و رعایای آمل رسولانی نزد سلطان آمدند و خبر آوردند که « پسر منوچهر و باکالیجار و شه‌رآگیم و دیگران، چون خبر آمدن سلطان سوی آمل

شنیدند، به تعجیل سوی ناتل و کجور و رویان رفتند؛ بر آن جمله که به ناتل که آنجا مضایق است با لشکر منصور دستی بزنند. (همان: ۶۷۶) سلطان مسعود دانست که اگر در این اوضاع و احوال نیت واقعی خود را آشکار کند، مردم شهر می‌گریزند و خراج ستدن از آنها میسر نمی‌شود؛ از این رو به رسولان گفت: «خراج آمل بخشیده شد و رعایا را بر جای باید بود که با ایشان شغل نیست و غرض به دست آوردن گریختگان است و رسولان بر این جمله بازگشتند.» (همان: ۶۷۹) مسعود به سرعت به طرف ناتل رفت و پس از جنگی سخت اما کوتاه مدت، لشکر باکالیجار را به فرار واداشت و بزودی به آمل بازگشت و مردم آمل را به پرداخت هزار هزار دینار زر نیشابوری و اموال فراوان دیگر ملزم نمود. (همان: ۶۸۴) و برای وصول آن، به زور و سپاه و آتش زدن آمل متوسل شد تا در نهایت «بهشت آمل دوزخی شد.» (همان: ۶۷۹)

۲-۲-۲- پیمان شکنی

ماکیاولی معتقد است که «قول‌ها در شرایطی داده می‌شوند که دائماً در تغییر و تحولند و هر گاه شرایطی که دادن قولی را ایجاب می‌کرده است، منتفی گردید، شهریار هیچگونه تعهدی برای محترم شمردن قول خود ندارد.» (طاهری، ۱۳۷۰: ۱۳۳) توصیه ماکیاولی در این باره چنین است: «فرمانروای زیرک، پایبند پیمان خویش نتواند بود و نمی‌باید بود آنگاه که به زیان اوست و دیگر دلیلی برای پای بندی به آن در میان نیست. (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۱۲) او این توصیه خود را چنین توجیه می‌کند: «از آنجا که (مردم) بد خیم اند و پیمان خویش را با تو نگاه نمی‌دارند، تو نیز ناگزیر از پایبندی به پیمان خویش نیستی.» (همان: ۱۱۲) رفتار سلطان مسعود با ترکمانان و دسیسه‌هایش برای فروگرفتن برادر، عمو و تنی چند از سردارانش نشان می‌دهد که او پایبند به قول و قرارهایش نبوده است. در اینجا به عنوان نمونه به اختصار ماجرای پیمان شکنی مسعود با یکی از سپاهسالارانش به نام آسیغتگین، معروف به غازی را بیان می‌کنیم:

سلطان محمود، غازی را به جای سردار بزرگش، ارسلان جاذب به سپاه سالاری خراسان گماشته بود. در سال ۴۲۱ ه.ق. در حالی که سلطان مسعود برای جنگ با برادرش، امیر محمد از ری به غزنین می‌رفت، غازی در روستای بیهق بدو پیوست و با این کارش خدمتی شایان به او نمود و به پاس این خدمت در دستگاه حکومتی مسعود، پایگاهی بزرگ یافت. چندی بعد کارگزاران قدیمی حکومت غزنوی (پدریان) که بر جاه او رشک می‌بردند، برای بر انداختنش توطئه کردند تا جایی که او ناچار شد با غلامان و اموالش از غزنین بگریزد «و سلطان مشغول

دل در این میانه عبدوس را بخواند و انگستری خویش بدو داد و امانی به خط خود نبشت و به غازی پیغام داد که حاسدانت کار خود بکردند و هنوز در توانی یافت، بازگرد تا به کام نرسند که تو را هم بدان جمله داریم که بودی و سوگندان گران یاد کرد.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۷۹) اما پس از چندی سلطان اندیشه کرد و دریافت که وجود غازی برای حکومت و منافعش زیانبار است؛ پس پیمان و امان خویش را از یاد برد و بی درنگ او را فرو گرفت و با مصادره اموالش به نفع خزانه «مالی سخت بزرگ، صامت و ناطق به جای آمد.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۸۳) در حالی که خودش بر بی گناهی غازی در این ماجرا آگاه بود. (همانجا)

۲-۳- بهره گیری از خشونت برای مطیع گردانیدن مردم و سپاهیان

به نظر ماکیاولی: «برای حفظ نظم و سامان در امور کشوری و لشکری، گاهی برای عبرت دیگران، شدت عمل واجب است. (اسکینر، ۱۳۷۳: ۸۵) او خصوصاً بر التزام این روش درباره سپاهیان تأکید می‌کند: «آنگاه که شه‌ریار با سپاهیان خویش است و سپاهی گران در زیر فرمان دارد، هرگز نمی‌باید از اینکه وی را سنگدل بنامند، هراسی به دل داشته باشد؛ زیرا بی چنین نامی هرگز نمی‌توان سپاه خویش را برای نبرد، یکپارچه و آماده نگاه داشت.» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۱۰)

در تاریخ بیهقی نمونه‌هایی از توسل سلطان مسعود به خشونت برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و سپاهیان به منظور مطیع و منظم گردانیدن آنها می‌توان یافت؛ چیزی که بیهقی بارها از آن به «حشمت افکندن» تعبیر کرده است؛ مثلاً در همین ماجرای حمله به امل، وقتی سلطان به نزدیکی گرگان رسید، دستور داد یکی از لشکریان را که گوسفندی از رعیتی سته بود، از دروازه شهر گرگان آویختند تا «بدین سبب حشمتی بزرگ افتاد» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۷۳) در تاریخ بیهقی قرائن و شواهدی وجود دارد که ثابت می‌کند هدف مسعود از این کار، صرفاً زهر چشم گرفتن از سپاهیان به منظور مطیع و منظم گردانیدن آنان بوده است، نه دلسوزی نسبت به رعایا؛ زیرا در طول حکومت مسعود به کرات «سپاهیان‌ش به فرمان وی، به غارت رعایای مسلمان‌ش می‌پرداختند.» (متینی، ۱۳۸۶: ۵۵۷) که غارت وحشیانه امل (بیهقی ۱۳۷۱: ۶۸۶) و هرات و نواحی آن (همان: ۹۲۰) از نمونه‌های آن است؛ تا جایی که همین غارتگری‌ها در سال ۴۳۱ هـ.ق. موجب شد عده‌ای از مردم و چارپایانشان در شهرهای خراسان تلف شوند. (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۲: ۲۵۷)

رفتار مسعود، در اواخر حیات پدرش پس از تسخیر اصفهان با مردم این شهر نیز، نمونه‌ای

از حشمت افکندن او در میان مردم است؛ متأسفانه به علت مفقود شدن بخش عمده ای از کتاب تاریخ بیهقی، تفصیل این ماجرا را در دست نداریم؛ اما اشاره سلطان مسعود به این واقعه برای تهدید مردم ری، گواه توجّه او به ضرورت توسّل به این سیاست است. مسعود در سال ۴۲۱ هـ.ق. به دنبال مرگ پدر و جلوس برادرش بر تخت سلطنت، ناچار شد پیشروی در متصرفات دیلمیان را متوقف کند و به غزنین بازگردد؛ در این حال در ضمن سخنانی خطاب به مردم ری چنین گفت: «و ناحیت سپاهان و مردم آن جهانیان را عبرتی تمام است.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۸)

۲-۴- ایجاد رضایت در میان سپاهیان

ماکیاولی به موضوع جنگ بسیار اهمیت می‌دهد و معتقد است که «شهریار خردمند نباید هیچ هدفی و هیچ گونه دلبستگی، مگر به جنگ و انضباط لازم برای جنگ داشته باشد.» (اسکینر، ۱۳۷۳: ۶۰) واضح است که لازمه چنین تفکری، ارج نهادن به سپاهیان است. ماکیاولی در این راه، ارتش خوب را حتی از قوانین خوب، بهتر می‌داند (ابراهیمی نژاد، ۱۳۸۵: ۷۶) و به فرمانروایی که قدرتش وابسته به سپاهیان است، توصیه می‌کند که در برآوردن کام ایشان بکوشد و دستشان را در غارت بازگذارد (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۲۰) و «از مال دیگران و از آنچه از طریق غارت و چپاول به دست می‌آورد، گشاده دستی پیشه کند؛ زیرا اگر چنین نکند سپاهیان فرمانبردارش نخواهند بود.» (همان: ۱۰۶)

در تاریخ بیهقی شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد سلطان مسعود به اهمیت این نکته واقف بوده است؛ مثلاً موقعی که سلطان مسعود پس از پایان حمله به آمل، به نیشابور باز می‌گشت، در گرگان، بونصر مشکان را بخواند و پشیمانی اش را از آمدن به آمل، این گونه ظاهر کرد: «این چه بود که ما کردیم... فایده ای حاصل نیامد و چیزی به لشکر نرسید.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۹۱) معلوم است که یکی از اهداف او در این حمله، همین بوده است که چیزی به لشکر برساند. در حمله مسعود غزنوی به غور در سال ۴۰۵ هـ.ق. پس از فتح یکی از قلاع: «و برده و غنیمت را حدّ و اندازه نبود؛ امیر فرمود تا منادی کردند: مال و زر و سیم و برده، لشکر را بخشیدم، سلاح آنچه یافته اند پیش باید آورد.» (همان: ۱۷۱) در سال ۴۲۹ هـ.ق. هم پس از فتح قلعه هانسی در هندوستان: «برهمنان را با دیگر مردم جنگی بکشتند و زنان و فرزندان ایشان را برده کردند و آنچه بود از نعمت به لشکر افتاد.» (همان: ۷۵۶)

۲-۵- از میان برداشتن خویشاوندان معارض

از نظر ماکیاولی «فرمانروا باید مخالفان نظام نو^{۱۳} را از میان بردارد تا دوام یابد.» (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۸۶) او خصوصاً بر از میان برداشتن اقوام و نزدیکانی که بالقوه یا بالفعل، قدرت فرمانروا را تهدید می‌کنند، اصرار می‌ورزد و برای همین رومولوس^{۱۴} را تحسین می‌کند؛ چون او به خاطر خیر عموم، برادرش را کشت و قدرت خود را تثبیت و تضمین نمود. (همان: ۶۶) ماکیاولی همچنین یکی دیگر از فرمانروایان روم باستان را شایسته تمجید می‌داند؛ چون او برای حفظ قدرت، پسرانش را کشت. (همان: ۸۶) رفتار مسعود غزنوی در آغاز فرمانروایی اش، با برادرش امیر محمد و عمویش امیر یوسف، از مصادیق مشابهت شیوه‌های مدیریت سیاسی مسعود با توصیه‌های ماکیاولی است؛ ولی با این تفاوت که «مسعود، محمد را نکشت ولی او را کور و زندانی کرد و بدین وسیله به نفوذ سیاسی او خاتمه داد.» (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲۱۶) یوسف هم زندانی شد و در زندان مرد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۰۲)

۲-۶- پرهیز از نفرت انگیز شدن

از نظر ماکیاولی از لوازم شهریاری یکی این است که «شهریار می‌باید از هر آنچه او را خوار و نفرت انگیز می‌سازد، پرهیزد.» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۱۴) او پرهیز از برانگیختن نفرت از خویش را در میان مردم، بهترین دژ برای فرمانروا می‌داند (همان: ۱۳۰) و به شهریار توصیه می‌کند که «کارهای مردم ناپسند را به کف دیگران بسپارد و کارهای مردم پسند را به دست خویش کند.» (همان: ۱۱۸)

مسعود غزنوی هم «چون می‌خواهد به کاری بزرگ و ناپسند دست بزند، به علت آنکه می‌داند کارش قابل دفاع و توجیه نیست، دستور می‌دهد کار را انجام بدهند، ولی خود از شهر خارج می‌شود» (متینی، ۱۳۸۶: ۴۴۱) سلطان از ناخشنودی مردم از بردار کردن حسنک آگاه بود؛ مردمی که در روز بردار کردن او، دست به سنگ نکردند و همه زار زار می‌گریستند. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۳۳) میمندی وزیر هم به سلطان تذکر داده بود که این کار برایش زشت نامی به بار می‌آورد؛ (همان: ۲۲۹) بنابراین، قبل از آغاز مراسم بردار کردن حسنک، به بهانه شکار و نشاط سه روزه، از شهر خارج شد (همان: ۲۳۳) و با مهیا کردن دو پیک دروغین که دستور بردار کردن حسنک را از بغداد آورده بودند، مسؤولیت و عواقب این کار را متوجه خلیفه عباسی ساخت. (همان: ۲۳۴)

نمونه دیگر، داستان بازستدن مال‌های صلتی است: مال‌هایی که برادرش امیر محمد به

مناسبت بر تخت نشستن نافرجامش به سران سپاه و درباریان بخشیده بود. غریزه مال دوستی مسعود، انگیزه لازم برای اقدام به این کار را در او ایجاد می‌کرد؛ زیرا او علی‌رغم شجاعتی که داشت، «در حرص و آز و بخل و نه در بصیرت، به پدرش رفته بود.» (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲۱۶) و چندان مال دوست بود که به خاطر هدایایی که سوری، صاحب دیوان خراسان برایش می‌فرستاد، عواقب اعمال او را در خراسان نادیده می‌گرفت. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۳۸) در این ماجرا هم میمندی وزیر، ضمن مخالفت با آن به سلطان تذکر داده بود که این کار برایش زشت نامی به بار می‌آورد؛ (همان: ۴۸) بنابراین این بار هم، قبل از به اجرا در آمدن تصمیمش به شکار بیست روزه رفت و در این حین، به هر کس از ندما و حشم که شکایت به او می‌آورد می‌گفت: کار خواجه و عارض است و چنان وانمود می‌کرد که اصلاً از این ماجرا خبر ندارد. (همان: ۴۰۹)

۳. تفاوت‌های مدیریت سیاسی مسعود غزنوی با توصیه‌های ماکیاولی

۳-۱- پایبندی فرمانروا به قوانین و رسوم نیاکانش

ماکیاولی، شهریارها (حکومت‌های پادشاهی) را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته اول، حکومت‌های تازه تأسیس که شهریارانش با هنرمندی خویش، ممالکی را به چنگ آورده‌اند. و دسته دوم، حکومت‌های قدیم، که شهریارانش، آن را از پدر یا پدران خویش به میراث برده‌اند. از نظر ماکیاولی نگاهداشت هر نوع از این شهریارها روشی جداگانه دارد و عمل به توصیه‌های خاصی را می‌طلبد؛ چون سلطان مسعود، شهریار را از پدر و جد خود به میراث برده بود، ما در اینجا فقط به شهریارهای دسته دوم می‌پردازیم. ماکیاولی نگاهداشت این نوع از شهریارها را آسانتر می‌داند و توصیه او به این گونه شهریاران این است که از راه و رسم نیاکانشان سرپیچی نکنند و اصول، قواعد و رسوم گذشته را تغییر ندهند. به نظر ماکیاولی «در چنان شهریارها، اگر راه و رسم نیاکان محترم داشته شود و در اندیشه پیشامدها بوده باشند، نگاهداشت حکومت برای شهریار که از زیرکی بی بهره نباشد، چندان دشوار نیست» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۴۳) ماکیاولی در کتاب گفتارها نیز به این موضوع پرداخته است و هشدار داده که: «بی‌اعتنایی به قوانینی که شاهان پیشین نهاده‌اند، سبب سقوط از اریکه پادشاهی می‌گردد.» (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ۳۰۵) سلطان مسعود غزنوی حتی قبل از اینکه رسماً بر تخت بنشیند، بی‌اعتنایی به راه و رسم پیشینیانش را علنی ساخت؛ تا جایی که بونصر مشکان و خوارزمشاه آلتونش، دو تن از با سابقه ترین و خردمندترین کارگزاران حکومت غزنوی، علائم این تغییرات را دریافتند و لزوم پایبندی به قواعد و رسوم پیشین را بدو گوشزد کردند.

بونصر مشکان در سال ۴۲۱ ه.ق. در هرات به سلطان مسعود توصیه کرد که به راه پدرش برود و به کسی اجازه ندهد روش‌های سلطان محمود را در اداره کشور را نادیده بگیرد. بونصر چندان به این توصیه اهمیت داد که آن را از معظم نصایح خویش به سلطان شمرد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۵۵) خوارزمشاه آلتون‌تاش نیز مقارن همین ایام به سلطان چنین گفت: «امیر ماضی (سلطان محمود) مدّت یافت و دولت و قاعده ملک سخت قوی و استوار پیش خداوند نهاد و برفت؛ اگر رأی عالی بیند، باید هیچکس را زهره و تمکین آن نباشد که یک قاعده را از آن بگرداند که قاعده همه کارها بگردد.» (همان: ۷۷) سلطان در ظاهر این نصایح را پذیرفت؛ اما در عمل بدان‌ها پای بند نبود. سخن بونصر مشکان به بیهقی گواه این واقعیت است: «و حقاً ثمّ حقاً که دو هفته برنیامد و از هرات رفتن افتاد که آن قاعده‌ها بگردانیده بودند.» (همان: ۵۵) خوارزمشاه آلتون‌تاش، تلقینات اطرافیان سلطان را علت این تغییرات می‌دانست. (همان: ۷۷)

۳-۲- تحت تأثیر قرار نگرفتن تلقینات اطرافیان

از نظر ماکیاولی شه‌ریار باید در گزینش مشاوران و اطرافیان خویش دقیق باشد؛ زیرا اینان معیار هوشمندی اویند «اگر اینان کارآمد و وفادار باشند، وی را می‌توان همواره خردمند شمرد؛ زیرا توانسته است کارآمدی ایشان را بازشناسد و وفادارشان نگاه دارد؛ اما اگر جز این باشد، هیچ کس را در حقّ وی نظر نیک نخواهد بود؛ زیرا نخستین خطای وی، برگزیدن چنین کسانی است.» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۳۵) از نظر او شه‌ریار فقط باید به مردان خردمند، اجازه اظهار نظر دهد؛ آن هم تنها در باره آنچه از ایشان می‌پرسد و نه هیچ چیز دیگر و رفتار او با ایشان باید چنان باشد که بدانند هر چه آزادانه تر سخن بگویند، پذیرفته تر خواهند بود؛ غیر از اینان، شه‌ریار نمی‌باید گوش به سخن هیچ کس سپارد (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۳۷) و «چنان می‌باید رفتار کند که هیچ کس را گمان فریفتن یا وسوسه کردن وی در سر نیاید.» (همان: ۱۱۵)

اگر به علل وقوع و سیر حوادث در تاریخ بیهقی توجه کنیم، به روشنی در می‌یابیم که مسعود زود تحت تأثیر سخنان اطرافیان خود قرار می‌گیرد؛ به گونه ای که آنها با استفاده از نقاط ضعف شخصیت او مانند حرص و مال دوستی، به راحتی می‌توانند، احساس و اراده او را با منافع و امیال خود هماهنگ سازند. ابوالفضل بیهقی این نکته را روشن ساخته است که مسعود، بسیاری از تصمیمات بد فرجام خود را - مانند مطالبه مال‌های صلتی، فروگرفتن سرداران سپاه، اقدام به براندازی آلتون‌تاش خوارزمشاه و حمله به امل - با تأثیر پذیری از وسوسه‌ها و تلقینات

اطرافیان‌ش گرفته است. وزیری کهنه کار و با تجربه، چون احمد حسن میمندی آنان را چنین توصیف می‌کند: «قومی ساخته اند از محمودی و مسعودی و به اغراض خویش مشغول» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۷۷) همین وزیر در توصیف سلطان مسعود می‌گوید: «اما این خداوند، بس سخن شنو آمد و فرو نگذارند او را و این همه، کارها زیر و زیر کنند.» (همان: ۲۷۷) از نظر خوارزمشاه آلتون‌تاش هم، سلطان مسعود «بس شنونده است و هر کسی زهره آن دارد که نه به اندازه و پایگاه خویش، با وی سخن گوید و او را بدو نخواهند گذاشت.» (همان: ۷۲) این نظر مورد تأیید بونصر مشکان نیز هست. (همان: ۷۱) این نکته جالب توجه است که مسعود، یک بار در اوایل حکومت خود در سال ۴۲۱ ه. ق.، پس از شکست توطئه فروگرفتن خوارزمشاه، گناه را به گردن اطرافیان‌ش می‌اندازد و می‌گوید: «اینها نخواهند گذاشت هیچ کاری بر قاعده راست بماند» (همان: ۷۲) و باری دیگر در اواخر حکومتش در سال ۴۳۱ ه. ق. پس از شکست لشکری که مأمور حفظ بلخ بود، خطاب به احمد عبدالصمد وزیر می‌گوید: «رای درست آن بود که خواجه (احمد عبدالصمد) دید؛ اما ما را به ما نگذارند.» (همان: ۹۸۴) این موضوع نشان می‌دهد که مسعود تا پایان دوره سلطنتش، ذهن بینی و تلقین پذیری را کنار نگذاشته است.

۳-۳- هراسان نشدن از یورش بیگانگان

ماکیاولی این نکته را روشن ساخته است که «اگر مردم، فرمانروایشان را فردی ترسو ببینند او را خوار خواهند شمرد.» (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۱۵) او شهریارانی را که با فرارسیدن روزگار ناخوش، از سر ترس و به امید کمک دیگران، به جای ایستادگی، به فکر گریز می‌افتند، به باد سرزنش می‌گیرد و به آنان توصیه می‌کند در چنین مواقعی تنها به خود و هنر خود پشتگرم باشند. (همان: ۱۴۱) از نظر ماکیاولی شهریار خصوصاً در موقع تهاجم خارجی، «اگر هراسی به دل راه ندهد، هر تاخت و تازی را پاسخ خواهد گفت.» (همان: ۱۱۶)

در آیینة تاریخ بیهقی، سلطان مسعود را در جنگ‌ها، مبارزی تنومند و شجاع می‌بینیم. او این قدرت و شجاعت را تا آخرین نبرد بزرگ دوران زندگی‌اش؛ یعنی جنگ با ترکمانان در دندانقان که در سال ۴۳۱ ه. ق. رخ داد، حفظ کرده بود، چنانکه در این جنگ با وجود سستی کردن سپاهیان‌ش، «حمله به نیرو کرد و حربة زهرآگین داشت و هر کس را زد، نه اسب ماند و نه مرد» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۹۵۵) بیهقی با وجود این، وضعیّت سلطان مسعود را در همین سال، پس از شکست لشکری که از جانب او مأمور حفاظت از بلخ در برابر ترکمانان بود، این گونه توصیف

می‌کند: « و پس از این فترت، امیر دل به تمامی از غزنین برداشت و اجلس فراز آمده بود، رعبی و فزعی در دل افکنده تا نومید گشت.» (همان: ۹۸۴) در این حال احمد عبدالصمد وزیر، در دیداری با سلطان سعی کرد به او دل و جرأت بدهد؛ اما موفق نشد و پس از این ملاقات، به بیهقی گفت که او از ترکمانان به شدت ترسیده است و به زودی به هند خواهد گریخت (بیهقی، ۱۳۷۱: ۹۸۶) و همین طور هم شد. نکته جالب توجه این است که بین جنگ دندانقان و شکست در بلخ کمتر از چهارماه فاصله بود و ترس مسعود را نمی‌توان نتیجه پیری او دانست.

۳-۴- پرهیز از حرص و مال اندوزی و تحمیل مالیات‌های سنگین بر رعایا

ماکیاولی « مثل اندرزگران روم باستان، به تحصیل مال و ثروت به چشم حقارت می‌نگرد؛» (اسکینز، ۱۳۷۳: ۵۸) از این رو به شدت مخالف است که شهریار حریص باشد و برای مال اندوزی، خراج‌های سنگین بر رعایا تحمیل کند تا جایی که به شهریار سفارش می‌کند که ننگ شهرت به بخل و تنگ چسبی را بپذیرد تا مجبور نشود برای گشاده دستی هایش، بار مالیات‌ها را سنگین کند؛ زیرا به نظر او این کار، شهریار را نفرت انگیز می‌سازد (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۰۶) و موجب می‌شود رعایا بر او کینه ور شوند و هنگام حمله بیگانگان به یاریش نشتابند. (جهانبگلو، ۱۳۷۲: ۴۹)

سلطان مسعود صفت حرص و مال دوستی را از پدرش به ارث برده بود و برای انباشت خزانه خویش، به هر کاری دست می‌زد، از حمله به هند و آمل گرفته تا مصادره اموال سالاران و کارگزاران ممتول دولت غزنوی. او در این راه تا جایی پیش رفت که در سال ۴۲۸ ه.ق. با وساطت بونصر مشکان، دختر خردسال بگتغدی، سالار ثروتمند غلامان سرایی را برای پسر سیزده ساله اش، مردانشاه خواستگاری کرد و با توضیحات بونصر « سالار بگتغدی دانست که چه می‌باید کرد و غرض چیست.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۷۴۸) غرض ستن بخشی از اموال بگتغدی به- عنوان جهیزیه عروس بود. اموالی که بومنصور مستوفی، چند روز با چند شاگرد آن را نسخت کردند و ده بار هزار هزار درم قیمت آن شد. (همان: ۷۴۸)

سلطان مسعود علاوه بر اینها، مالیات‌های سنگین، خصوصاً بر رعایای ممالک تابعه امپراطوری خویش وضع کرد تا جایی که « بهره کشی بی رحمانه از ولایات تابعه، دلیل اصلی بیرون رفتن سریع ولایات جبال و خراسان از زیر طاعت غزنویان در ایام تاخت و تازهای سلجوقیان در پادشاهی مسعود بوده است.» (باسورث، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۰۱) ظلم و دراز دستی سوری

صاحب دیوان خراسان در زمان سلطان مسعود، مؤید این ادعاست، چنانکه بیهقی او را با علی بن عیسی بن ماهان، حاکم ظالم خراسان در عهد هارون الرشید مقایسه می‌کند و در ضمن توصیف هدایای فراوانی که در سال ۴۲۵ ه.ق. از خراسان به غزنین فرستاده بود، درباره او می‌نویسد: «سوری مردی متهور و ظالم بود، چون دست او را گشاده کردند بر خراسان، اعیان و رؤسا را برکند و مال‌های بی اندازه ستد و آسیب ظلم او به ضعفا رسید و از آنچه ستد از ده درم، پنج، سلطان را داد و آن اعیان مستأصل شدند و نامه‌ها بنشستند به ماوراءالنهر و رسولان فرستادند و به اعیان ترکان بنالیدند تا ایشان اغرا کردند ترکمانان را و ضعفا نیز به ایزد - عز ذکره - حال خویش برداشتند و منهبان را زهره نبود که حال سوری را به راستی آنها کردند و امیر - رضی الله عنه - سخن کس بر وی نمی‌شنود و بدان هدیه‌های به افراط وی می‌نگریست تا خراسان به حقیقت، در سر ظلم و دراز دستی وی بشد.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۲۸) در عهد سلطان مسعود بهره‌کشی از رعایا گاهی چنان شدت می‌یافت که صورت غارت به خود می‌گرفت، چنان که به سال ۴۳۰ ه.ق. در گیر و دار جنگ با ترکمانان، پس از ورود سلطان مسعود به هرات «از هرات و نواحی آن، بادغیس و گنج روستا و هر کجا دست رسید به هزار هزار دینار برات نبشتند لشکر را و به عنف بستند.» (همان: ۹۲۰)

نتیجه‌گیری

ابوالفضل بیهقی با نگرشی جامع و به دور از تعصب ورزی و دخالت دادن عواطف و گرایش‌های شخصی خود، منصفانه و صادقانه، نحوه مدیریت سیاسی سلطان مسعود غزنوی را در کتاب خویش بازتاب داده است. یکی از مزایای کار بیهقی این است که با دوری جستن از مسأله و کلی‌گویی و با پرداختن به جزئیات هر رویداد و بیان علل و نتایج هر تصمیم و رفتار سلطان مسعود، این امکان را برای محققان فراهم آورده است تا بتوانند از خلال کتاب تاریخ بیهقی، درباره شیوه‌های مدیریت این پادشاه، اطلاعات لازم را به دست آورند و مدیریت او را مورد نقد و بررسی قرار دهند.

از مقایسه روش‌های مدیریت مسعود غزنوی، در عرصه سیاست و کشور داری با نظریات و آرای نیکلو ماکیاولی در ده مورد اصلی و مهم، روشن می‌شود که روش‌های سلطان مسعود در شش مورد، کاملاً با توصیه‌های ماکیاولی منطبق است و این پادشاه در چهار مورد دیگر کاملاً بر خلاف توصیه‌های او عمل کرده است. نکته جالب توجه دیگر آن است که بیهقی گاهی به صراحت، درباره رفتارهای مدیریتی مسعود غزنوی قضاوت کرده و احياناً نظرات کارگزاران خردمند دولت غزنوی را در این باره آورده است؛ مثلاً رفتار این پادشاه را در توسل به خشونت برای مطیع نگه داشتن لشکریان، تأیید می‌نماید (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۸۴) و روش او را در تحمیل مالیات‌های سنگین بر مردم خراسان و پیمان شکنی با مردم آمل، نکوهش می‌کند، و پیامدهای شوم این اقدامات را برای حکومت غزنوی متذکر می‌شود. بیهقی همچنین سخنان بونصر مشکان و خوارزمشاه آلتونتاش را در مخالفت با زیر پا نهادن رسوم پادشاهان گذشته و تأثیر پذیری از تلقینات اطرافیان، بیان کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- در تاریخ بیهقی، علاقه بین مسعود غزنوی و ابوالفضل بیهقی در تعامل آنها با یکدیگر بازتاب یافته است. بیهقی در جایی مسعود را حلیم و کریم می‌خواند (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۲۸) و در جایی دیگر او را در دانستن حقایق بی نظیر می‌شمارد (همان: ۹۶۰) و در دیگر جای شکرستان (خوش محضر) خطابش می‌کند (همان: ۲۱۴). امثال این توضیحات در تاریخ بیهقی بسیار است و نشان می‌دهد که بیهقی شیفتهٔ مخدومش بوده است. علاقهٔ خاص مسعود را به بیهقی نیز از آنجا می‌توان دریافت که به سال ۴۳۱ ه. ق. در حین فرار سلطان و لشکرش از دندانقان، در یک منزلی راه غرjestان به غور، وقتی بیهقی پس از چندین روز سرانجام به موکب سلطان رسید، مسعود لیث که در این گریز از ابتدا همراه سلطان بود، به او گفت: «سلطان از تو چند بار پرسید که ابوالفضل چون افتاده باشد و اندوه تو می‌خورد (همان: ۹۵۷)

۲- دولت‌های دیگر ناپل، میلان، ونیز و قلمرو حکومت پاپ بودند.

۳- نظام استبدادی تا سال ۱۵۲۷ م. سال درگذشت ماکیاولی، تداوم یافت. (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۲۸)

4- Discourses on the first Decade of Titus Livius

5- Prince

6- Lorenzo Due durbino

7- Virtu

۸- مذهب در ترجمه‌ها و پژوهش‌های مربوط به آثار ماکیاولی به فارسی و همچنین در این مقاله، معنایی مترادف با دین دارد.

۹- هدف از نظر ماکیاولی، دست یابی به افتخار و شرف است و کسب و حفظ فرمانروایی، ابراز نیل به این هدف یا نمود عینی آن است. (اسکینر، ۱۳۸۳: ۵۸)

۱۰- اشاره به بیرون راندن مسلمانان (مورها) از غرناطه است. در این رویداد که در سال ۱۵۰۲ م. روی داد به فرمان فرزندوی آراگونی، هر مسلمانی را که بیش از چهارده سال داشت و به مسیحیت نمی‌گروید، بیرون می‌کردند. (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۱۳۱)

۱۱- احتمال وقوع تخریب در ضبط این کلمه وجود دارد.

۱۲- با کالیجار کوهی خال منوچهر ابن قابوس زیاری است که پس از درگذشت این پادشاه در سال ۴۲۳ ه. ق. به خاطر خردسال بودن فرزندش، زمام امور را در دست گرفت.

۱۳- منظور از نظام نو حکومت تازه تأسیس است با فرمانروایی است که به تازگی بر تخت نشسته باشد.

۱۴- یکی از امپراتوران روم باستان که او را بنیانگذار رم دانسته‌اند. (معین، ۱۳۶۳، ج ۵، ذیل کلمهٔ رمولوس)

منابع

- ابراهیمی نژاد، مهدی و غلامرضا ابراهیمی نژاد، ۱۳۸۵، بررسی تطبیقی اندیشه‌های سیاسی در مدیریت اسلامی و مدیریت ماکیاولیستی، تهران: پلک.
- اسکینر، کوئنتین، ۱۳۷۳، ماکیاولی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۶۴، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- الیهیاری، فریدون، ۱۳۸۱، «قابوسنامه عنصر المعالی و جریان اندرز نامه نویسی سیاسی»، مجله مطالعات و پژوهش‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۳۰-۳۱، ص: ۱۲۵-۱۴۲.
- باسورث، ادموند کلیفورد، ۱۳۶۴، تاریخ غزنویان، ج ۲، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- برونفسکی، ج. و. مازلیش، ۱۳۷۹، سنت روشن فکری در غرب از لئوناردو تا هگل، ترجمه لیلا سازگار، تهران: آگه.
- بیهقی، محمد بن حسین، ۱۳۷۵، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- جهانبگلو، رامین، ۱۳۷۲، ماکیاولی و اندیشه رنسانس، تهران: نشر مرکز.
- طاهری، ابوالقاسم، ۱۳۷۰، تاریخ عقاید سیاسی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
- فاستر، مایکل، ۱۳۶۲، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: امیرکبیر.
- ماکیاولی، نیکولو، ۱۳۷۵، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران: نشر مرکز.
- -----، ۱۳۷۷، گفتارها، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- متینی، جلال، ۱۳۸۶، «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی» به کوشش محمد جعفر یاحقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ سوم، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ص: ۴۰۷-۴۵۵.
- معین، محمد، ۱۳۶۳، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر، ۱۳۷۵، چهار مقاله، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: جامی.